

ارزیابی محمد عطریانفر از فضای انتخاباتی ایران

جامعه به قهر و انفعال روی خوش نشان نمی دهد

دولت پاسخگوی گرفتاری هایی است که دیگران به وجود آورده اند

مهرآه خوارزمی

خبرنگار حوزه احزاب

انتخابات ریاست جمهوری سیزدهم با وضعیت نامتوازنی مواجه است. برخلاف ادوار گذشته این دوره از انتخابات تا این لحظه بیشترین شمار از کاندیداهای اعلام آمادگی کرده یا درصدد اعلام آمادگی را به خود دیده است و در عین حال در کفه مقابل یعنی مشارکت مردم بخصوص با توجه به تداوم کرونا نگرانی هایی وجود دارد. تمایل اصولگرایان بویژه طیف تندرو این جریان به اینکه دولت را پس از ۸ سال از جریان اعتدال گرا بازپس بگیرند

در آن حد است که به صراحت اصلاح طلبان را به کناره گرفتن از میدان رقابت توصیه می کنند. گفت وگویی ما با محمد عطریانفر، از اعضای شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی به عنوان آغاز سلسله گفت وگوهایی که قرار است با چهره های صاحب نظر هر دو جریان اصلاح طلب و اصولگرا انجام شود پیرامون این پرسش محوری انجام شد که مردم در انتخابات ۱۴۰۰ را قنابت چه شعارها و گفتمان هایی مواجهند و برنامه اصلاح طلبان برای آنکه پس از نزدیک به دودهه بتوانند به رأس قوه اجرایی کشور بازگردند چیست؟

گفتمان سیاسی شان را پیگیری کنیم معلوم می شود که چندان تفاوتی با یکدیگر ندارند و تفکرات مشترکی را نمایندگی می کنند. ظاهراً شکل گیری حزب در ایران دچار بیماری است. گویا کسانی که رفته اند در مقام تأسیس حزب بیشتر به دنبال آن بوده اند که با استفاده از چنین عنوان حقوقی امکاناتی به دست بیاورند یا اگر جریان سیاسی نزدیک به تفکرات شان به پیروزی رسید سهم شان را از قدرت مطالبه کنند. این رفتار، رفتار پسندیده ای نیست و در نظام سیاسی پاسخگوی مطالبات جامعه مخاطب نیست.

■ **با این حال تعدد نامزدهای بالقوه انتخابات ریاست جمهوری را نمی شود محصول تعدد احزاب دانست و نه نماینده یک حزب...**

ما نزدیک ۷۰ یا ۸۰ حزب چپ و راست و به اصطلاح امروز اصلاح طلب و اصولگرا داریم. اگر این احزاب را غربال کنید می بینید که حقیقتاً بیشتر از سه یا چهار جریان کلی از هر دو طیف فکری چپ و راست منطقی و معنادار نیستند. منتها همین احزاب اصولی تر و ریشه دارتر به دلیل اینکه ربط منطقی با نظام سیاسی ندارند و حقوق قانونی چنان که باید در اختیارشان قرار نمی گیرد طبیعتاً در عرصه سیاست توفیق چندانی ندارند.

وضعیت امروز سیاست ما در ایران اسیر این نوع بازی هاست. بسیاری از چهره های این امروز مطرح می شوند مشخص نیست چه گفتمانی را نمایندگی می کنند. در صورتی که به قاعده باید اینگونه باشد که گفتمان پشتیبان فرد و حزب یا جبهه واضح آن گفتمان به افراد این مأموریت را بدهند که بروید خودتان را به عنوان کاندیدا مطرح کنید.

■ **فارغ از این مسأله در گذشته دسته بندی نامزدهای انتخاباتی را ساده تر می بود. چپ و راست، اصلاح طلب و اصولگرا تعابیری بود که به کار می آمد. بعدها با نوعی اغماض جناح میانه و اعتدالی تعریف شد. جامعه در انتخابات ۱۴۰۰ با چه گفتمان هایی روبه رو خواهد بود؟ زمانی مرتزگمان ها در نگاهشان به اولویت دموکراسی و الزامات آن شکل می گرفت. در دوره ای نقطه افتراق اصلی موضوع سیاست خارجی و نحوه تعامل با غرب بود. آیا همین مرزبندی ها در ۱۴۰۰ هم معتبرند یا مسائل جدیدی مبنای صف آرایی خواهد بود؟**

احزاب ما هنوز در دوره کودکی به سر می برند و به بلوغ کافی نرسیده اند. بنابراین حتی تعقیب این عناوین بیش از آنکه مبتنی بر یک نظریه عمیق حزبی باشند بیشتر تحت تأثیر فضاهای پیرامونی شکل می گیرند. نظریه تعامل در سیاست خارجی یا مفاهیمی مانند عدالت توسعه محور یا عدالت توزیعی عناوینی هستند که احزاب ما توانایی دفاع از آنها به معنای واقعی کلمه را ندارند.

روزگار به ما نشان داده که جریان اصولگرا عمدتاً از درون خود نظریه پردازی نمی کند بلکه برخشی نهاد های حزبی خود را با ترکیبی از این دو نظریه تعریف می کنند. در ایران اما ما با ۷۰ حزب مواجه هستیم که اگر

■ **در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ایران شاهد تنوع چهره های هستیم که خود را دارای قابلیت رئیس جمهوری شدن می دانند و هر یک به نحوی علناً یا تلویحاً اعلام آمادگی کرده اند. این میزان تمایل به نقش آفرینی در عالی ترین سطح اجرایی آن هم در شرایطی که کشور با مشکلات متعددی دست به گریبان است نشانه چیست؟**

در متونی که در دنیا پیرامون سیاست و مدیریت نوشته می شود ظاهراً حضور متکثر و متنوع چهره های انتخاباتی دلالت بر عمق فعالیت های دموکراتیک در کشور دارد. اما آنچه در شرایط حال حاضر کشورمان مشاهده می کنیم و تعدد نامزدهای بالقوه انتخابات ریاست جمهوری یک دغدغه و معضل جامعه سیاسی است و الزاماً به معنای تعمیق دموکراسی در ایران نیست بلکه پشت جای نقد دارد.

بله در یک جامعه دموکراتیک هر شهروندی این حق را دارد که خود را برای قبول مسئولیت در معرض انتخاب بگذارد. این خواسته بویژه در سطوح پایین تر مسئولیت یک مسأله کاملاً پذیرفته شده است. اینکه وقتی مردم یک منطقه یا یک شهر می خواهند مسائل خود را در یک محدوده کوچک جغرافیایی مدیریت کنند برای یکایک آحاد آن اجتماع حق انتخاب شدن و انتخاب کردن قائل باشیم کاملاً متعارف است اما همین موضوع را نمی توان به یک دامنه جغرافیایی گسترده در ابعاد مدیریت یک کشور و یک نظام سیاسی که نامش را گذاشته ایم ریاست جمهوری تعمیم داد و این دقیقاً به دلیل محترم شمردن حق مردم در سپردن سرنوشت و امنیت و معیشت شان به دست یک فرد با کفایت است.

چنین فردی باید در یک نهاد واسطه که نامش حزب است تربیت شود و قابلیت برعهده گرفتن چنین مسئولیت بزرگی را به دست آورد. بنابراین وقتی سطح مسئولیت افزایش پیدا می کند و مأموریت ها و تکالیف گسترده تر می شود دیگر نمی توانیم به هر کسی اجازه بدهیم خود را در معرض انتخاب بگذارد و به سادگی بدون آزمون و مورد اعتماد برجستگان و نخبگان سیاسی جامعه قرار گرفته باشد چنین جایگاهی بیاید. در اغلب کشورهای دارای مرتبه بالای دموکراسی این اعتماد و اعتبار گرفتن در نهاد حزب شکل می گیرد و سامان می یابد. متأسفانه به رغم داشتن همه مقدمات قانونی در نظام سیاسی ایران، احزاب به معنای واقعی به رسمیت شناخته نشده اند و احزاب شکل گرفته کارآمد نیستند و وزن و منزلت لازم برای نقش آفرینی در چنین عرصه هایی را ندارند. مگر در دنیای پیرامون ما چند گفتمان وجود دارد که بر اساس آن ما نیازمند مثلاً ۷۰ عنوان حزبی در کشور باشیم.

وقتی می گوییم حزب الف و حزب ب یعنی حزب الف واجد گفتمان خاصی است که حزب ب آن را به رسمیت نمی شناسد و ساختاری دارد که با ساختار رقیبش متفاوت است. همچنان که تبار تاریخی و عقیده اجتماعی دارد که آن را متفاوت از دیگر رقبایش ساخته است.

بر اساس تجربه دنیای پیرامون دو جریان اصلی حزبی در همه جهان شناخته شده اند. احزاب در کنار تعقیب دیدگاه های برآمده از آموزه های دموکراسی یا واجد گرایش سوسیالیستی هستند یا از آموزه های لیبرالی تبعیت می کنند. نظریه سومی وجود ندارد. اگرچه برخی نهاد های حزبی خود را با ترکیبی از این دو نظریه تعریف می کنند. در ایران اما ما با ۷۰ حزب مواجه هستیم که اگر

“

توصیه اصلاح طلبی این است که هر گونه تدبیری که در سطوح عالی قدرت صورت می گیرد الا و لابد باید معطوف به بهبود خواهی وضع مردم باشد.

این بهبود خواهی هم فیزیک زندگی مردم را شامل می شود و هم ابعاد غیر فیزیک زندگی شان را. مردم

باید احساس سعادت و امنیت کنند، باید آینده تضمین شده ای برای نسل های بعدی خود متصور باشند.

دیدگاه های اصلاح طلبان و دیدگاه های اصولگرایی روی این خط مرز حرکت می کنند. اینکه

آیا ما همواره شعار های رادیکال بدھیم و ذهنیت مان نسبت به جهان منفی باشد، اینکه همواره با

سوء تفاهم به دنیای پیرامونی خود مان نگاه کنیم

ارزش های ایدئولوژیک است اما باید بتواند حداقل نیازهای مردم را تأمین کند و تنها بعد از آن از مردم انتظار داشته باشد که به ارزش های عرفی، اعتقادی، مکتبی و مذهبی خود پایبند باشند.

مشکلی که وجود دارد این است که به دلیل برخی سیاست ها در برابر جهان پیرامونی، بخش بزرگی از زندگی متعارف مردم تحت الشعاع قرار گرفته است. جامعه ایرانی امروز نسبت به تأمین معیشت خود و تضمین آینده نسل های بعد بیناک است. بنابراین نکته مهم این است که اگر چه باید از اصول دفاع کنیم اما باید بینیم که این اصول تا کجا منطقی و ممکن الوقوع اند. به نظر من تا آنجا که بدنه اجتماعی مخاطب به اعتماد خودش را از دست ندهد.

■ **با این حساب معتقدید که مباحث مربوط به دموکراتیزاسیون نظام سیاسی در برابر امر چگونگی تأمین معیشت مردم به محاق رفته؟**

در بحث حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی ما به مردم نسبت به عملکرد حاکمان رضایت مندی متوسطی داشته باشند. اگر استدلال ما این است که سیاست های مقابله جوینده در برابر قدرت های جهانی حق ماست و آنها حتی از ما ضایع کرده اند، باید بدانیم که در قبال این حرکت طولانی تاریخی به بدنه جامعه ایرانی و زندگی متعارف شهروندان آسیب رسیده است. با آگاهی به چنین حقیقتی قطعاً و مسلماً باید در این سیاست ها تجدید نظر کنیم. این یکی

در بحث حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی ما به مردم نسبت به عملکرد حاکمان رضایت مندی متوسطی داشته باشند. اگر استدلال ما این است که سیاست های مقابله جوینده در برابر قدرت های جهانی حق ماست و آنها حتی از ما ضایع کرده اند، باید بدانیم که در قبال این حرکت طولانی تاریخی به بدنه جامعه ایرانی و زندگی متعارف شهروندان آسیب رسیده است. با آگاهی به چنین حقیقتی قطعاً و مسلماً باید در این سیاست ها تجدید نظر کنیم. این یکی

مثال ملموس در این رابطه وجود انسان است که ارگان ها و اعضای بدن واجد کارکردهای مختلفی هستند؛ دست، سر و مغز، چشم و قلب هر یک کارکردی دارند اما در عین حال همه در خدمت بقای موجود زنده اند. اگر عارضه ای رخ بدهد که حیات را تهدید کند تمامی این مؤلفه های وجودی حاضرند خودشان را قربانی کنند تا حیات زنده بماند. آن حیات در ادبیات سیاسی منافع ملی است و منافع مادون آن یعنی منفعت دست، چشم یا سر منافع حزبی است. ما از چنین موضعی باید فعالیت خودمان را ارتقا بدهیم. باید در مقام این باشیم که ببینیم در چشم انداز پیش رو بعد از یک مجادله تاریخی چند دهه ای در امر هسته ای مردم چه چیزی را مطالبه می کنند. اگر برنامه ها و سیاست های حزبی خودمان را برپاسخ گفتن به نیاز مردم سامان دهیم اعتماد مردم مجدداً تقویت می شود.

■ **بر مبنای شعار های مطرح شده در تجمعات سال های اخیر اما به نظر می رسد که هر دو جریان سیاسی تا حدود زیادی اعتماد مردم را از دست داده اند. آیا اصلاح طلبان می توانند خود را از نقش داشتن در مسائل موجود میرا بدانند و به اتکای این برانست برای مبارزه انتخاباتی دیگر پیروزی خود را پیش بینی کنند؟**

ما قطعه تاریخی بسیار تلخی در حرکت ۴۰ ساله ایران پس از انقلاب داریم؛ بازه زمانی سال های ۸۴ تا ۹۲. مرور روند تاریخی دولت های ایران نشان می دهد که دولت در زمان دفاع مقدس به رغم همه مصیبت هایی که جهان پیرامون تدارک دیده بود توانست از مشکلات عبور کند و جامعه روز به روز شرایط بهتری را تجربه کند. دولت دفاع مقدس بدون اینکه یک وجب از خاک ایران را از دست بدهیم مسائل را پیش برد و حل کرد. پس از آن دولت سازندگی ایران را در جهان رنج خیز ساخت ها را ایجاد کرد و به دنیای پیرامونی خود مان نگاه کنیم، اینکه دولت آقای خاتمی در ادامه همین حرکت بود و بر همین بستر و ریل حرکت کرد. منتها در حوزه سیاست خارجی به دلایل متعددی توانست با قدرت و قوت بیشتری نسبت به دولت سازندگی اعتبار بین المللی ایجاد کند و از لحاظ اقتصادی هم دستاوردهای بزرگی داشت. این را من از قول خود نمی گویم بلکه این را مرحوم اسدالله عسگر اولادی که در جبهه سیاسی مخالف آقای خاتمی بود گفته است. ایشان در جواب خبرنگاری که پرسید به نظر شما بهترین دوره اقتصادی برای بخش خصوصی ایران و اتاق های بازرگانی چه دوره ای بوده است، از دوره آقای خاتمی نام برد. این اعتراف بسیار مهمی به صلاح و فلاح برده ایم.

اگر چه آقای روحانی این مسیر را برگرداند و توانست ما را به توافق جامع الاطرافی به نام برجام هدایت کند لیکن واقعیت این است که خسارات گذشته و هزینه سنگینی که دیدگاه های رادیکال از ناحیه اصولگرایان بر کشور حاکم کردند، پاسخگویی نداشت.

از این حیث این مرزبندی ها الا ن بر این مبناست که اگر شهروند ایرانی بخواهد در یک شرایط متوسط طبیعی زندگی کند و بپذیریم که حاکمان رای به مسئولیت خودشان را از اعتماد مردم به دست می آورند باید در اتخاذ تدابیر و سیاست هایمان توجه کنیم که تا کجا توانسته ایم از اعتماد ملی حفاظت و صیانت کنیم. اگر چنانچه این اعتماد خشه دار شود ممکن است مردم در فرصت های آتی خدای ناخواسته اصلاً اعتقادشان را از جمهوری اسلامی بردارند.

■ **آیا آنچه می گویید به معنای آن است که هدف غایی همه تلاش ها در ابعاد مختلف سیاست خارجی، تعمیم دموکراسی در سیاست داخلی و بهبود وضع معیشتی مردم و حفظ نظم موجود است؟**

توصیه اصلاح طلبی این است که هر گونه تدبیری که در سطوح عالی قدرت صورت می گیرد الا و لابد باید معطوف به بهبود خواهی وضع مردم باشد. این بهبود خواهی هم فیزیک زندگی مردم را شامل می شود و هم ابعاد غیر فیزیک زندگی شان را. مردم باید احساس سعادت و امنیت کنند، باید آینده تضمین شده ای برای نسل های بعدی خود متصور باشند، نمی شود تحمل کرد که یک خانواده متوسط شهری ایرانی تمام دغدغه زندگی روزمره اش در طول سال این باشد که حدی از بهره اقتصادی را ببرد که این حد اقتصادی اندک پاسخگوی اجاره خانه اش هم نیست. این جزو مخاطره هایی است که بر سر راه حکومت قرار دارد. دیدگاه های اصلاح طلبان به دیدگاه های اصولگرایی روی این خط مرز حرکت می کنند. اینکه ما همواره شعار های رادیکال بدھیم و ذهنیت مان نسبت به جهان منفی باشد، اینکه همواره با سوء تفاهم به دنیای پیرامونی خودمان نگاه کنیم، اینکه باورمان این باشد که دنیا باید ما را درک کند ولی مقابلاً از خودمان انتظار نداشته باشیم که ما هم باید دنیا را درک کنیم ما را دچار بن بست خواهد کرد. این خط مرزی است که بین دو نظریه سیاسی کشیده شده است. ما باورمان این است که باید با واقع بینی از این وادی عبور کنیم. تأکیدی که در ارتباط با رقابت های سیاسی داریم این است که احزاب چپ و راست قبل از آنکه در مقام تأمین منافع گروهی و حزبی خودشان باشند بروند به سمت منافع جامعه و مردم. تحت تأثیر تأمین منافع ملی منافع حزبی شان هم تأمین خواهد شد. اگر این مسیر را رقتیم راه به صلاح و فلاح برده ایم.